بیمن توفیق خدای سخن آفرین مجلّی بخشش قبول معنی نگین

این نظم لآلی [illegible] در [illegible]

کتاب لآلی منظوم

در محله میر محال [illegible] مشهور نزدیک در

[illegible] مطبع حاجی [illegible] انطباع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

مثنوی صنائع گوناگون بحر رمل مثمن وزنه فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

باری اسم کردگار و نوبت و دخت صغیر
شوش جهک است و سوسمار و خوک ماهی یادگیر

قدر و نگ و خجات گید و شوه لاج و خبط جال
زنی خام و نیف باخ و خدعه لاج و کن جال

قرن شاخ و وجه چهر و دمع اشک و بلج شوی
نهج باخ و رحم مهر و غیره رشک و سیل لوی

بار باری حضیض عکس و فصل و شبر و باع
حمر و مفتوح و حراج است و بکر ربی خداع

شیر دلهاث و ضراک و حیدر و ضرغام و ...
لیث و صیلعام و غضنفر و هیصم و ضیغم ...

آنره ابا راغ ارن قرد دوار و روزدن
راش رایش و آش و ول دول دوان

نرباشد جامه ... جامه هد بد شاه سر
... حسن خل سر که خد گونه غنشت گی

الغدا بانیس تکه تکه سیف تیغ	چین تایه کعب کله فهر بیه عشین سیخ

قطعه در صنعت قلب اللسانین فی المعنیین در بحر رمل مسدس فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

لهو لاچ واکمه کور و غمه گول	مشی چال و نفت روک و ناس لوک
ابن پور و حصه بیر و قبه گور	شکل روپ و رسم ریت و سقم روگ

مثنوی در صنعت و اثنا که عبارتست از لفظیکه او البته بان ... خواند

بار بکیو کاروان و بار میوه بار دیر	شور باره سور عرس و سور شد مرد دلیر
باس جه المـاس باس امـاس ان و باس ماه	کاس جام و کاس خوک و کاس ان ناکـاه
باس سختی باس پرنیه شمار و باس بوی	بال حال و بال بازوی طیور و بال موی
بیر چاه و بیر حفظ و بیر معنی پهلوان	نار آتش نار انار و نار زن شد ای جوان
بان وان نام درخت و بان بام و بان تیر	دو و کرم و دو دو را معنی دخان و دو و شیر
ساج سال و ساج نا ساج ساماننست و سیاه	کان بود و کان معدن کان گوش ای باز
من کسی من آن و من نفس باشد بخلاف	باشد آب و ما انا ما درست ای سینه صاف
رای فکر و رای راه رای شاه ای نیکبخت	ال پیر و آل سرخ و آل وان نام درخت
جم بود بسیار و جم شاه بزرگست ای کیا	جم شد اسم قابض الارواح بی ریب و ریا

مثنوی در صنعت قلب اللسانین فی المعنیین در بحر مضارع مثمن

شغو وسیخ و خیس بو و بیشه روضه راغ
غار ست گو اخد چه یک ست وکی ست واغ

خنزر خوک و کوخ تو ابه ست و شعر موی
یوم ست روز و ریح بود باد و اب خوی

حلفا بمعنی نخ و خل و ست و قصعه جام
ماج اب شور و تلخ بود ای ستوده نام

اقرع کل ست و لک زدن و کوفتن عصا
تاج ست و حاجت شد زغن ای صاحب رضا

مثنوی در صنعت تجنیس ذو لسانین یعنی یک لفظ بدو زبان بمعنی علیحده

خضر و بنج و بیج زبیان نکبه شهر و شهر ماه
مات مرد و مرد معنی امردان بی اشتباه

تار سام و سام مرگ و خوف سهم و سهم تیر
قیح ریم و ریم اهو باب در و زست شیر

نوحه زنج و زنج رنگ و بحیه ریش و ریش ریش
زاویه شیر ست و شتر امه بریدن ای پسر

شنقر زنی جامه نابج ماله ماله مرغزار
مزعه معنی تکه باشد تکه شد نیدرا

مجلس امد بزم و بزم امد گزیدن بی ریا
حرب باشد رزم و رزم باشد گرد وکردن ای کیا

الفت امد رام و رام اشتر گرده سلت ست جو
جو هوا دان و قمر مه گواهی راست او

اسم نام و نام جفت و روح جان و جان جانا یار
نفع سود و سود باشد مهتران ای نامدار

صمغ زنج و زنج پر کردن میتای کی چه داغ
سوس نخ و فخ مغز و قطف بر بر شت و راغ

صلب ترس و ترس اسپر محض ناب و ناب نیشک
خز را و ورا و توشه ارض بوم و بوم پشنک

شفنجه باشد دم و دم جون عطیست شبان
شان چه کار و حوت ماهی جست و ماهی حلست آن

پشنک بر وزن اشنک مرغی ست که آنرا بوم و جغد گویند ۱۲

پس مراره زهره بهره خو بح ترنج خام خام — گوشت گنده نیل شب شب اگی باشد ای همام

مثنوی در صنعت تجنیس ملفوظی یعنی الفاظیکه بتلفظ یک فهمیده شود در تحریر جدا

سحر جادو سهر گاه و صهر خسر و حول سال — هول ترس و قهر با خشم ظهر پشت ای باکمال

قد تنها قدر باشد میل کردن می یا — قض یعنی شکستن قط بد خواب کیا

حتف مرگ و هتف بانگ و حراص سنگلاخ — هر خواند گوسپند و قسر جبر و قصر کاخ

ذرب لشکر و شمار و ذرب گازه ای پسر — ضرب گونه نذر پیمان نزر اندک نضر زر

فسل ناکس فصل موسم عتر بیخ و عطر بوی — نحر یعنی کشتن اشتر شار و نهر جوی

سوط چابک صوت بانگ و ثغر برگشته شیار — نسر کرکس نصر یاری کرونست ای نامدار

حز بریدن هض شکستن هز جنبانیدن است — نذ باشد زود رفتن حظ بخش ای حق پرست

فحم یعنی زغال و فهم چه وریافتن — سدع یعنی کوفتن شد صدع چه شکافتن

مثنوی در صنعت تجنیس خطی یعنی در هر بیت لغات مصرع اول معنی لغات مصرع ثانی تجنیس خطیست

غنج و مخلب قید باز و خنک و بند — باغ و نخجی و وعظ باز و خنیک و پند

نعل و ابره نبل باز و نیش و تیر — فصل و قبل و شیخ باز و پیش و پیر

حرفه صنع و نحو پیشه زنگ و سار — خیل و ران جاده بیشه زنگ و شار

کسف و عار و حشیه پاره تنگ و بیم — قلب و ضیق نصف پاره تنگ و نیم

سکل و زنی و فهد پام و خشام و پوز — سطح و متن و خطم بام و جام و پوز

نظم در صنعت تجنیس خطی یعنی سه لفظ اول هر مصرع بیک شکل و بلفظ جدا جدا

حیث و خبث و حنث سر جایست پهلو نی و گناه — فتل و قتل و قیل گشتن و شمن بست و باشناه

قمز و قتر و قنز کوتاه و کنار و خشم خرد — بذر و نذر و بدر باشد دانه و پیمان و ماه

قبض و قیض و فیص میرانیدن و بانیدن و نیخ — تبر و نیر و بیر بی شبهه زرست و یوغ و چاه

حرث و خرت و خرب باشد کشت و سوراخ و گرد — بین و تین و تبن باشد دوری و انجیر و کاه

حبه و حیه و جبه بیشک دانه و مار و تن بست — شیخ و سبخ و سبح باشد خواجه و خواب و شناه

توم و ثوم و یوم مروارید و سیر و روز شد — جند و جید و خضید لشکر گردن و تازه گیاه

قطعه در صنعت تجنیس خطی یعنی لغات مصرع اول با سوم و دوم با چهارم تجنیس خطی دارد

بغض و غین و جبت کینه ابر و بت — ستر و قبر و عنز پرده گور و بز

بعض و عین و جبت لخت و چشم و بت — شبر و قیر و عیر بخشش زفت و خر

قطعه در صنعت تجنیس خطی یعنی معنی الفاظ مصرع اول با معنی الفاظ مصرع سوم تجنیس خطی دارد

هر صریف و شعب و عرض ریو و لال — شیر و شیر و بازه تازه یار و ناز

هوم و شعبان قلس فرق و فرد و شیر — سیر و سیر و نازه تازه یار و باز

نظم در صنعت قلب المعنیین که عبارتست از لفظیکه اگر قلب کرده آید معنی دیگر پیدا شود

صبر را معنی شکیب و ربص معنی انتظار
جرم معنی کسب کردن مرج معنی مرغزار

روم جستن مور راه و صبح بانگ و حصر باج
کشش دم خون رقم نامه متقر جای قرار

فلس پول سلف نان ملس راندن سلم دلو
سم زهر و مس سودن نوع گونه عون یار

کلس ساروج سلک رشته مخش سوزش شیخ پیر
ربح سود و جبر وانا وح نهفتن حد کنار

ثور گاو و روث سرگین صرح کاخ و حرص آز
صوب سوی و نوص بانگ و لمح دیدن حمل بار

رهن بند و نهر زجر و قلح بانگ و خلق انام
عرض رخت و ضرع پستان بهائم یادوار

قطعه در صنعت قلب مستوی یعنی مصرع اول از سطر اول و مصرع سوم از جانب آخر اگر خوانده بشود

شرع و راج و حقب سبحن جول و سلع و صل و فج
راه و شاه و تیغ و بانگ و تاب کوه و باره راه

جنف و لص و علس توح و نحل و نضع و حار و عش
خشک و وزر و مور و تخته کیت و تکه گرم و گاه

قطعه در صنعت قلب مستوی یعنی مصرع اول و سوم از هر دو جانب اگر خوانده بشود

نول و فرع و حبس نهرج و عرف و لوث
رود و شاخ و بانگ و زین و بوی و رنگ

جلس و عور و طور و رود و روق و شج
گونه بیسه کوه و رود و شاخ و سنگ

قطعه در صنعت قلب مستوی یعنی مصرع دوم و چهارم از هر دو طرف اگر خوانده بشود

فخذ و حلها عانه ثلمه بیضه منط
ران و دوح و دوم و سور و خود و نار

حزن و فرحه کنده لج و عفر و شوک
تاخ و ریش و گنج و جنگ و شیر و خار

نظم در صنعت قطا در بحر رمل مسدس

بط غاق و فرخ و شعبه غلب و خلق	قاز و زاغ و جوزه شاخ و باغ و خوی
غصن و توث و بوق و ثلج و تحبسه ترج	شاخ و توت و نای و برف و شلف و شوی
بعض و شاب و بخت و خلب و قوت و جوف	برخ و برنا و ناب و ترب و توش و توی
ضرب و بستان حقر برق و شلخ و طبع	رنگ باغ و چرغ برخ و نطفه خوی
رجل پای و شهد بی و زرق ریو	ثقل پست و ختم شمیدن ریح بوی

قطعه در صنعت خیفا در بحر رمل مسدس

فخ دام و شقن کم ضب سوسمار	ذیب گرگ و ظبی آهو تخت گاه
ختنی سهم و شغن کار و بیت کد	قیظ گرما شین آهو شجن راه

نظم در صنعت غیر منقوط که آن را صنعت مهمل و مجرد نیز گویند در بحر رمل مثمن

طلس گم کرد و لدل آسا گر امد عهو سا	سمسم سور و صرو رکاک آمد آمر کار
عاسل و اوس و مجلس صهصه و الاس گرگ	اسود و عسو و طوط و صلل سم صدا دام
محصد و محصا و مصرم واس امد و لو ول	صمصم و صمه ولا و رحم مهر و سمط هار
الحکم او را امد حسم کر سالک امد راهرو	راس سردار و اله و الله اسم کردگار
مره مرو امد حلاحل سرور واحد حکم	عم امد او ورد مولود کودک ام مادر

ورد و گل طو و علم کوه آمد و صالصال گل
رگ وطل ارکاک آمد عام سال کل همه

سلاسل سلسال وماآو و هلاک آمد وماد
قصر سیرما حر گرما همه آهو سه...

قطعه در صنعت منقوط که آن را صنعت معجم نیز گویند در بحر رمل مسدس

فیض بخشش خشنه زشتی زین ریب
شیب شیخی فتنه جز بین غیظ غرب

نضج پنجتن خفق جنبش غنظ عیش
شین نشتی خشف جنبش جیش

معانی الفاظ مصرع اول و دوم در صنعت قلب مستوی در بحر رمل مسدس

رسید و بول و خلع و تقل و عدل و جمع
سارق و هجوم و برعوث و خس ست

گرگ و شبانش و ... و دود و داد و دزد
دزد و دود و کیک و کوک ای نیک مرد

الفاظ مصرع اول در صنعت قلب مستوی والفاظ و معانی مصرع سوم در صنعت مذکوره والفاظ و معانی مصرع چهارم در صنعت قلب اللسانین

تحت و نتن و فرق و تیق و سوس و طوط
قاق کاک و لعل لال و شباش جاچ

ریر و گند و یخ و گول و خهک و مار
کیل لیک و نعیم منغ در رس سار

قطعه در بحر مجتث مثمن در صنعت اضداد یعنی دو لفظ که در معنی ضد یکدیگر اند

صعود ضد هبوط و عروج ضد نزول
ذهاب ضد مجی و خروج ضد دخول

شکور ضد کفور و عزیز ضد ذلیل
شعار ضد دثار و کثیر ضد قلیل

قطعه در صنعت اضداد و اضداد لغتیست که دو معنی دارد و ضد یکدیگر

هجو و معنی سپید ار بودن و خفتن	سطبر و دور و نزد و باریک و ثقیل سود و زیان
ذوق فرح چو خوش بو و بد بو شرا خرید و فروخت	ظن است شک و یقین خفیه آشکار و نهان

قطعه در صنعت مقطع که عبارتست از کلامیکه حروف آنرا جدا جدا توان نوشت

روح و رازق روان و روزی ده	رزق روزی زر اواره فرخ و دود
زرع ذل وار درد و زور و دروغ	ذاک آن ذروه اوج و وادی رود

قطعه در صنعت موصل تام که عبارتست از کلامیکه حروف آنرا پیوسته توان نوشت

کلب سگ تیس تکه عیهم پیل	صعب قعثب تهیب ضیغم شیر
فتک بطیس تپک قتلع تیر	سیف منصل قضیب جبل شمشیر

قطعه در صنعت منشاری که عبارتست از کلامیکه در نوشتن صورت اره پیدا میکند

لیث ثشت بیس تنبس شیر	سبت سشبنه سشبیه ششبه پیشت
طلس لشت ست سته ششن بلبشک	ثبت نبشتن سب شتین ششت

[illegible]

مثنوی در صنعت ذو بحرین که عبارتست از کلامیکه بدو بحر توان خواند آنرا ملون و متلون نیز گویند

بازغه تابان فلک آمد سپهر | پس قمر آمد مه و شمس ست مهر
بادیه جنگل شد و مذموم زشت | هاویه دوزخ شد و جنت بهشت
مصطبه میخانه و خمر ست می | زمزمه نغمه شد و مزمار نی
قابله شد ماچه [illegible] خشنوی | جاریه واه آمد و بعل ست شوی
لونڈی ۱۲
قنطره پل جاریه کشتی شمار | شاطی و شط عنقفه و ساحل کنار
آنیه جوشنده و جاری روان | جامیه سوزنده و ساعی دوان
والده مادر شد و والد پدر | مرضعه دایه ولد آمد پسر
غالیه شد پر گهر طیب ست بوی | قاطبه جمله همه شطر ست سوی

مثنوی در صنعت مرصع در بحر رجز مثمن سالم وزنه مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

خادم رهی راعی شبان عمی کمرهی خفیه نهان | خالی تهی غالی گران ملکت شهی عالم جهان
عوجا کمان بحوت سپر رایت نشان عالی [illegible] | اعلم بدان انظر نگر اقرا بخوان الا مگر
منطق کمر فصه نگین سکر شکر عنبر [illegible] | جوهر گهر صینی ست چین اطروش کر جالس نشین
لادغ گزان عاجز زبون طائر پران داخل درون | فیها دران خارج برون مقبول زبان منطق سخن
درهم درم [illegible] | قنب [illegible] نشکلم تنگوی گلکه [illegible] طالق [illegible]

[illegible] که بهندی [illegible] ۱۲ | تره ۵ آلیست که آنرا کرم کلا گویند ۱۲

ایضاً در صنعت مصرع در بحر هزج مثمن سالم وزنه مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

غنا رنج و صخب افغان طرف جنج و وحل ترسان | کفل تسنج و آسی پایان عجز غنج و بهی تابان

صدا آونگ و رثم نابه جرس زنگ و قلم خامه | وغا جنگ و غزل چامه حجر سنگ و قسم سامه

سبق گریان انین ناله جراب انبان عرض کاله | مطر باران برد ژاله سفن سوهان شقر لاله

لهب فانه ظلم تاری ندالانه نگار ازاری | کتیف شانه جری کاری قفن چاپه سوان حواری

طلب جستن یسیر آسان عدو دشمن طرط ناوان | عزب بی زن خرب ویران عیی گوون فرح شادان

مثنوی در صنعت مثلث در بحر رمل مثمن

کند ذهن ۱۲

سبت شنبه سبت چرم سبت شد نام گیاه | جد بهره جد کوشش باشد و جدست جاه

صره بانگ و صره سرما صره باشد همیان | بر پشت و بر نیکی بر گندم بی زبان

جنه بستان باشد و جنه پری جنه سپر | عرف آجر و عرف صبر و عرف یال ای پسر

عرض و عرض و عرض پهنا آبروی و نام شهر | قطر و قطر و قطر باران مس گران ای شاه دهر

قصه ایک قصه و بستان قصه گیسوی زنان | قله رستن قاله لرزه قله اسبوی کلان

مثنوی در صنعت مثلث یعنی یک لفظ بیک معنی بهر سه حرکت باشد

قطب و قطب و قطب میخ آسیا | وجر و وجر جسد و وجر باشد لوبیا

عجز و عجز و عجز را معنی سرین | زخو و زخو و زخو نرم ای بهش بین

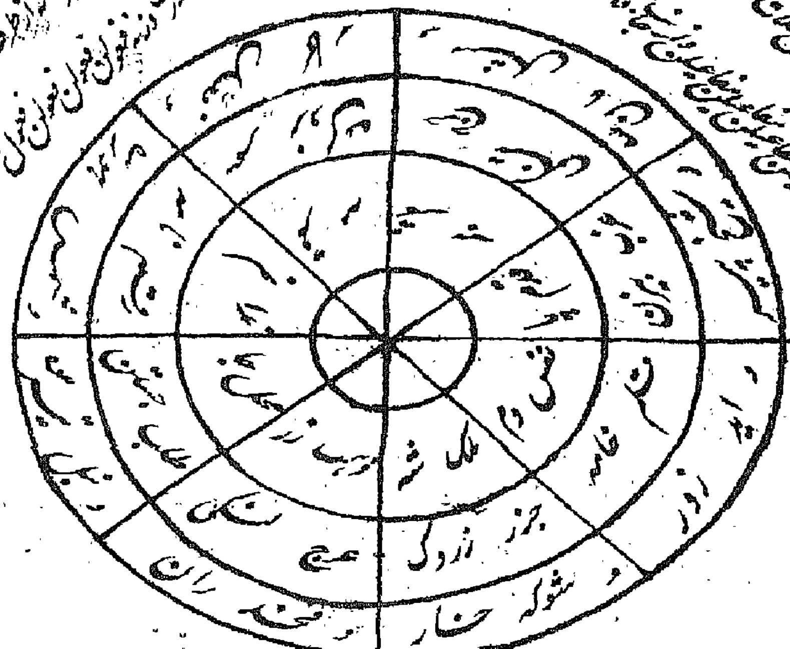
نیز گفته‌اند ۱۲ برهان

عصر و عصر و عصر معنی روزگار
رکوه و رکوه و رکوه کشتی صعنیه
بصر و بصر و بصر باشد سنگ سخت
جرو و جر و جرو بچه نجلاف
طب و طب و طب بچشکی یاو دار
عنف و عنف و عنف ضد رفق دان

جند و جند و جند و انگر یاو دار
رشو و رشو و رشو پاره یاد گیر
رغم و رغم و رغم خاک ای نیکبخت
جنه و جنه و جنه خدای سینه صاف
مشط و مشط و مشط شانه ای نگار
حجر و حجر و حجر منع ست ای جوان

صنعت مربع در بحر رمل مثمن وزنه فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

جوز و	جرث و	عضب و	صرف و	صرح و	طرف و	رعب و	عرف
گوز و	بحث و	تیغ و	خرج و	کاخ و	چشم و	ترس و	بوی
فرع و	بعر و	فرط و	حرص و	فرص و	بضع و	فنج و	زوج
شاخ و	پشک و	چیز و	آز و	قطع و	لخت و	رخنه	شوی
بجو و	جف و	رفش و	نوع و	تلخ و	راح و	طور و	جوف
ذم و	خشک و	بیل و	گون و	بانگ و	باده	کوه و	توی
فوج و	روط و	جار و	خلق و	عون و	تنفر و	فج و	وجه
جمع و	جونی و	گرم و	خوی و	یار و	سوی و	راه و	روی



سه تیر بر وزن سیر معروف ست که بعربی سهم نامند ۱۲ کذا فی البرهان

مثنوی در لغات معرب در بحر رمل مثمن

صقر و باشق بازی و طیهوج زرق و حجل فیل
چرغ و باشه باز و تیهو چرز و کبک ست و پیل

فوفل و اجاص و فستق فیل‌زهرج فیلجوش
پوپل و آلو و پسته پیلزهره پیلگوش

فلفل و قشمش بنفشج املج و سلجم جزر
پلپل و کشمش بنفشه آمله شلغم گزر

زنبق و جلنار و نرجس جیلدار و نارجیل
زنبه و گلنار و نرگس گیلدار و نارگیل

ساذج و بسفایج و بابونج و جوز انجذان
ساده و بسپایه بابونه و گوز انگدان

زاج و زرنیق زاک و جنوه مسک مشک و سنج
صرم چرم و قفش کفش و زیج زیگ و صنج چنگ

مثنوی در لغات ترکی در بحر رمل مثمن

شارچه گنجشک و کاکو فاخته درنا کلنگ
بالغ و تسباغه ماهی باخه و ملقون نهنگ

کزلی و کچر امن امد خار پشت و سوسمار
ارسلان و ایت شیر و سگ ایلان ست مار

توشقان خرگوش و پیچی بوزنه سیر گاو نر
ریله و پارس هست خرس و بوز و قولان گورخر

قرغی و قوش باشه و باز و سنقر چین ست شار
توخ و چلقان ماکیان و چکلاهی یا دوار

قازغان دیگ یمه رک و قاب شد خوان طعام
سیاج و قاشق تابه و چمچه ایاغ و یاغ جام

یاغی و قزاق سیفنطان و ... زیبرن اشمار
قزلق و قیزناق شد جاوم تیسا دل جو بد ابد

نظم در لغات یونانی در بحر رکض وزنه فعلن فعلن فعلن فعلن

فالرغوس فالرغس | لگلگ شقفیشین بو تیمار | ارسانیقون شد زرنیخ

قسیطوس باشد زنگار | سمسیمون و بلوسیطوس | مرزنگوش شد و گلنار

سوفطیون و قسطور | آتش بچکان نسبی انکار | اقطی و وطر توث بل ست

قسطس گشت بو لو لبیا | فطراخسم و سقلنیون | بیخ کبر تو حاجد و آ

آذر ایس کف دریا | مالیطر ناشد شخار | پس سقیل و سفا و پکوس

هست پیاز بری امی یا | قرد اموس سپندان | طولیدون اوشج شما

ارغاموفی ماسیت شماست | | لوطوس اپستا امی و لدا

نظم در لغات سریانی در بحر مذکور

اسطفطینا شد گشنار	لوقا بین شد سپیدان
تیل بمعنی بید گیاست	انجو سا باشد شنگار
تخم کشوث بود دینار	تا فیسا چه صمغ سداب
تلثان و بربرق آدلنج	
رسنعت مشک انکار	
نوشادر شد آر سینا	
کیا مصطکی شد ایار	

نظم در لغات رومی در بحر مضارع مثمن وزنه مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

اسطوخودوس خرم آفاریون اگربدان	رقندول رشمار ولی دار شیشعان
قسطا طحنجره آمد و فیلاق لشکرست	فیلق سپاه سنجق و سنجوق شد نشان
اسحاره تودری و انایلقی انجره	انقر دیا بلادر و ایدع چه زعفران
شعبر بتر خس و قسطل قنطا بلاخلاف	شاه بلوط باشد و خون سیاوشان
ارطی بد و طباق و رقان عافث و حنا	قنبیط و فاطر کرنب و حدار بیکمان
قسطاس شد ترازو و قلقاس اروست	یقطین کدو درخت و قسطون یع دکیان
قلقند زاگ سرخ شد و قلقطار زرد	پس قلقدیس زاگ بود و سبز بی زیان
پس خردل بریست خراشا بلاخلاف	حیا فعولیون شد ارقان و ایرقان

نظم در لغات سنسکرت و بهاکها

برده پیر و بالک امد کودک و تربا جوان	سور مرد و کور مبد دل بیر و جو پهلوان

سوکهر و منجار یوز و گربه و بارا ه خوک — بر که گاو و بهی ترنگ و سنگه شد شیر ژیان
مرگ و سارنگ آهوست و اج بز و چهر بوزنه — گنجل هست و گینده گنج و گج پیل دمان
پربت و گر هیر کوه و پاهن و پاکهان سنگ — کوپ چهر و رجاه و تالاب و بهوجا باشد نشان
نکه ریخ و کر دست و کایا تن حرن پا سیس — نین و چکه چشم و سرن گوش آمد و جیبها زبان
کیس گیسوی و الک زلف و ادهر لب کت کمر — پس هیا دل و تن بر و نفس و پران جان و جیون
دیپ سرو بهان و رب و سور آفتاب و راس برج — چندر و سس ماه و نکهت اختر و گنگن سرگ آسمان
بهال پیکان و گدا گرز و کهرگ تیغ و ست و لیس — چرم آسپر تون ترکش و بان تیر و دهن کمان
پات اورنگ و مکت افسر شمار و چهات چتر — پرتهمی سنسار پیتی دیپ کشور جگ جهان
سوان سگ باشد و ساخر گوش و لومبا روباه — مین ماهی و تری اسپ و کتک لشکر دان

نظم در صنعت فوقانیه که عبارتست از کلامیکه هیچ حرفش نقطه پایین ندارد

ثمر خرما خوخ شفتالو شده و سدره کنار — اثل شوره گز فنن شاخ درخت شوکه خار
ضرس دندان ظفر ناخن خد رخ و عظم استخوان — قلهم خفش و خنفل شد کس و عانه زهار
شنفره شگرده سن افسان شد محصف و فش — نعل کفش و خف موزه قرطه آمد گوشوار
قشعمان و قشعم و قشعام کرگس عاق زاغ — غلس و خدره شب و صلاصل فاخته ززرو شار
شاه و سرحان گوسفند و گرگ دان و فاره موش — قره غوک و قنفذ آمد شغنب و خفاش مار

شرق شد خاور و کاچه ستاره ماه — دور گردش وقت هنگام و زمانه روزگار

نظم در صنعت تحتانیه که عبارتست از کلامیکه هیچ حرفش نقطه بالا ندارد

رهط و راکب بود گروه و سوار — راجل و صاحب ابی پیاده و یار

بطل و باسل و سکی پردل — وجب بددل بود جدل پیکار

هجرس و هزبر روبه و گربه — رسد هم طبس گرگ و هربد مار

جرم و حوبا و جسم همچو جسد — کالبد رجل پای و اربع چار

ریح باد و سحاب و هیدب ابر — کلب و هیج هبا رگرد دیدار

رجسه بحر ورکی سبیل و بریه — پل و دریا و چاه دراه و چهار

قطعه در صنعت وسع الشفتین که عبارتست از کلامیکه از خواندنش لب بلب نیاید

ضعیف سست و ضنی لاغر و نحیف نزار — قوی و قادر زور آور و شجاع دلیر

حریش کرکدن ایل گوزن و عیر خر است — هراس و قسور و حیدر و غضنفر شیر

قطعه در صنعت ضم الشفتین که عبارتست از کلامیکه از خواندن او لب بلب پیوندد

حباب و کوپله ر عجمه آب و موج لپه — قنیب ابر بود وابل و مطر باران

دبور وان و صبا باد پیش و باد پس است — جنوب ضد شمال آمد و ضحی تابان

مثنوی در صنعت متشجر در بحر رمل مسدس ونه فاعلاتن فاعلاتن فاعلات



تر به خاک و کاخ قرن و نرم ضغتا به شمار	کلبه لابس و سال حول و لوح شانه یاد دار
سو ریح و حبر را دو دار جان و باخ ناف	تحت زیر و دبیر کتیل و لیک لاکن بی کراف
مضغ خاش و شاخ فرع عرف یال و لاطی طاق	خال تیل و لیت کاش و شباک شیس می و فا
هم نام و مان چه شبه و بیش گرد اور فست	کله مور و روم ملک و کلم خسته کرد نست
حلب لوح و غول دیو و بذر رو زرن یل	تال حرف و فرج چاک و کاج حسیر بجلیل
توی جوف و موج فج و صدر زخ ست خرجار	گرگ سید و دیس شیل و لثم بوسیدن شمار
ایضاً آمد نیز و زین سرج و جرس نگاه	تخت عرش و شرع راه و ها سلک کلس شید

شسب و سبس بیابان ثب و بت بریدست	شبر همچون نریث منع و برز درب اسم اله
لانه یا صور و نوا خسته نداهم درب در	قید بند و دیو غول و خانه دار و صبح گاه

مرتبه شد پایگاه و کیف چون و این کو	سلک رشته در مروارید شد ای نیکخو
بد چاره وین دام و طرز این سکه کوی	رسر راز و فضل افزودن ها ب و عطر بوی

پی تفهیم سال

اجل پی تفهیم نهانید نست و تجه سال

نهاد م گوهر

اصل و مخ آمد نهاد و مغز و جوهر گوهرست

اله سعی م ن

پس اله آمد خدای و سعی کوشش جهد جان

به خلق ای ن نامه ام

خیر به خلق آفریدن سفر نامه امر کار

دری ن دیر کهن

دری داشتن شمار و لبث دیر رشت کهن

باند تا ازی ن م

صلب ماند زه ند هتا الهو بازی اسم نام

اختتام ش

اختتام آمد بسر بردن یمین ضد شمال

منظوم نا م ش

منظر و منهاج روی راه و مرشد رهبرست

مشکور گردا ن

نحی شک و حشر گرداور دن ست ایهر بان

م ش هور گردا ن

نجم اختر شمس هور و هیج گرد ای نامدار

نا پای دار ے

شتره ناف و رحل پای و دار خانه بی سخن

یادگار ے

تذکره شد یادگار و حسن خوبی والسلام

مرتب شد چو این سلک دراری		بدین طرز نکو از فضل باری	پی تفهیم سال اختتامش
نهادم گوهر منظوم نامش		الهی سعی من مشکور گردان	بخلق این نامه ام مشهور گردان
بدین دیر کهن ناپایداری			بماند تا ازینسم یادگاری

خاتمه کتاب در صنعت توشیح در بحر رمل مسدس

آمر و حاکم بود فرمان روای ل لوذعی و المعی شد تیز رای

حوت و تمساح ست و ماهی و نهنگ م مغز نغز عضد و نمر شیر و پلنگ

د	داب و دور رسم خوی و داهی هوشیار	ل	لهو بازی کردنست و فعل کار
ل	لت و لهیده آتش مرده توان	ه	رهمه آهنک وزن پیرای جوان
ک	کلش و تولب گوسپند و خرکره	ا	آجبه شیرست و غزال آهو بره
ی	یاس و حرمان ناامیدی کلفه رنج	ن	نهب غارت غرم تاوان خمس پنج
ن	نقع و نقعاع پو و پینه شناس	س	سعتر آویشن شمار و موزر داس
خ	خمل سوزنجان و قسرح امد کرد	ه	هندبا کسنی و حمحم خاکشو
ع	عیش و عشرت زندگانی کردنست	ج	جیش لشکر جمع گرداوردنست
ی	یوح مهر و کوکب و نجم اخترست	ب	بارقه رخشنده مشرق خاورست
ه	هاجره همچون ظهیره نیمروز	ب	بکره امد بامداد و اسپی دلفروز
ص	صیحه بانک و اخوس و اخمس دلیر	ن	نعره آوازست و زار آواز شیر
ا	آلک بیشه مهتصه شیر زیان	ی	یم دریا طره و عدوه کران
ع	عیلم امد چاه و دریا قعر تنگ	غ	غیلم امد چشمه چه عرق رگ
ت	تکیه زانو ساق باشد کلک پای	ی	ید یعنی دست و بلعوم ست نای
ب	بلبل و تغنغه هزار و کرکرک	ه	هامه نوع چغند وان و شبرک
م	مسکرت لشکر و عسکر سپاه	ز	وازع امد لشکرارا میرشاه

ش شمشیر و حسام و صفیر و مهند
م مِغوَل و صاقور و میتین تبر
گ گرز و دبوس و کمند آمد وهق
ه هو هر هبار تو بزنه شمار
م مصطنع و شرط بود و امی با نیاز
ظ ظلم بیداد و جفا باشد ستم
م تکه و جمره خزیره و اخگرست
ص صارم و صمصام تیغ و جنگ کش
ی یلمق آمد کلبه و لامه زره
خ خرقه شد ژنده و مرط را معنی گلیم
ک کسوه و اکلیل پوشاک و کلاه
ا استره مردوده و سکین ست کارد
س سارق آمد دزد و حارس پاسبان
ا آله آمد عنبر و هم عنبر و عقاب
ا انبیا پیغمبران امت گروه

و آخر حکم حق نبی پیغمبرست
ب باضع و فرس ست شمشیر زن
و وام معنی قرض و اشکنجه وثیق
ر رق باخد فاره موش و ایم مار
ن نشتر و مقراض و مقطع هست گاز
و وحر کینه غیره حد عد سک ورم
ت تربت و عقیان ول خاک و زرست
ن نصل پیکان و قشیح و قرح ریش
ف فرو و فروه پوستین عقده گره
ا اجر و اجره مزد کار و نقره سیم
س سلطنت شاهی و خاقان ترک شاه
ر رزبیج و قمح گندم طحن آرد
ر رمح صعده نیزه و رایت نشان
پ پشه بق ست و مگس باشد ذباب
ا اتقیا ترسندگان شوکت شکوه

ند و نظیر و مثل و شبه عدل باز — کفو همتای و غنی شد بی‌نیاز

سهب و صحرا جنگل و صدمه گزند — امت در نوه راسیه ارض بلند

کوب کوزه طاس تشت و قدح جام — مرجل و قدر است دیگ و نی جام

جحجب و قثار تربوز و خیار — موز و طلح کیله و رمان انار

دبس دوشاب و خل ترشابی رشت — عجوه خرمای نکوای خوش‌سرشت

لینه خرمابن جمیلان بلبل است — یاسم و یاسمین نام گل است

مریه و ریبت گمان حیله فند — توصیه چون عبرت و تذکیر پند

خط و رقم قلم نوشتن بی دروغ — لف و طی پیچیدن و لمعه فروغ

صدم و صت و صکم باشد کوفتن — بحث کندن کنس خانه روفتن

مص مکیدن حلب دوشیدن بود — حل گشادن سعی کوشیدن بود

میل و مکحل سرمه‌چوب و سرمه‌دان — دهن روغن کحل اثمد سرمه‌دان

دخر راندن مسح مالیدن بود — ربع و ربو و طول بالیدن بود

زقم خوردن زکن شد دریافتن — مشی رفتن فتل باشد تافتن

اشجع و ثعبان چه مار و اژدر است — نهشل و وطواط چرغ و شب‌پر است

با عره نر باده و حملان بره — عجل گوساله فصیل اشتر کره

ذقن و جمع اذقن شناخن شمار — لوبیا را ثر ذنک دویره جوار

تیه و تت وتل پشته طین گل است — نجد و غور ارض بلند و ارض پست

شاهد و هم بیّنه باشد گواه — اثم و عصیان و خطا باشد گناه

نسوة و نسوان زنان انس و اناس — ناس معنی مردمان منت سپاس

وهن سستی و مرض بیماری است — بذر ورو و تله ترس دباری است

بیضه تخم است و دجاجه ماکیان — وکن عش و وکر باشد آشیان

زمزم است اسم چه بیت الحرام — یثرب است اسم مدینه ای همام

رازیانج بادیان و شقر بود — اذخر و حسک قرز رخا کشنو

لوز بادام امد و فرصاد توت — دلب و کمثری چنار است و مرود

وسمه برگ نیل و عوسج دیوخار — لاعیه نوع زقوم شیردار

هائم سرگشته و جبانه گور — اعور و اعمی بود یک چشم و کور

مرمر و ابلق رخام است و خلنگ — یشب یشم و جلمد و جلمود سنگ

راح و صهبا می لبن معنی شیر — اثر سنکه شد جبن آمد پنیر

لیقه صوف و محبره باشد دوات — مزبراد حسناء ای نیکو صفات

لفت شلغم سلق باشد لبلبو — کزبره گشنیز و دبا باشد کدو

م	صقل گوگل مربول ای باکرم	ح	حوک بونیک ست و ریحان سپرم
م	مرهم امد ملهم و رعب ست بیم	د	دمل ست و جلبنه و نبل تیره ریم
و	وجج شد ترکی اگر خطب شهرنگ	ز	زعفران جادی و قنب ست نیک
ی	یابس و بارد بمعنی خشک و سرد	ر	رطب تر حار ست گرم ای نیکمرد
خ	زجرت و هم ابتلا و اختبار	ا	امتحان ست ازمایش شغل کار
ن	نغشل و حیوت گفتار ست و مار	ب	بلکشته خرموش و احرش سوسمار
ه	هرقل و فغفور شاه روم و چین	ا	اول و اخر نخستین پسین
و	وحل ضد خرج و صاحی هوشیار	ر	رحم بخشودن رحیم امرزگار
ن	نوجه و اعصار باشد گردباد	ص	صرصر امد باد سخت ای بامراد
ر	ریش پوشاک نفیس و هم پرست	ت	ترکه خود اهنین تاج افسرست
ج	جلجلان گشنیز و حلتیت انگزه	ن	نبقه و بطیخ بسد و خربزه
گ	گندناگراث و سرمه سرمه ست	ب	تابین امد رتله یاسم سمسق ست
ا	ابیض و اسود سفید ست و سیاه	خ	خضره و نبت سبزی و گیاه
ت	تالد امد ضد طارف خل ست	ت	تلویر و هم بند صلد سخت
ا	اونیم ست و کبل و مزمل بند پای	م	محبس و سجن ست زندان یل وای

راعی در چمن نگهبان خداست تیسیر آسانی یمین مند کسان	بیت	سائل و صعلوک خواهان و گدای دائم و باقی همیشه و پایدار

الحمد لله که این نسخهٔ عجیبه الصنائع غریبه سوم قسم گوهر منظوم تصنیف
۱۲۹۰
خاکسار سراپا انکسار محمد علی متخلص محمد زمان معه لسان نواب
وزیر الدوله امیر الملک محمد وزیر خان بهادر در حضرت جنت آرامگاه

خامهٔ طبع طبع زاد سخندان معنی شناس نکته سنج بلاغت اساس حق تصویر مضمون
و بهزاد شیخ محمد نواز علی متخلص بسجاد ابده الله و ابقاه و الی مدارج الکمال

نضارت بوستان معانی به نسیم تحمید آن گلشن آرای چارچمن کن فکان است که گلهای نگارنگ سحر
آبیاری کارکنان فیضش در مینوی باصد برگ بان نرازادای حمدت یا برگ هزار در نوای
حمدت کی شاخ قلم گل طرب ندید گل کی شگفتن از هوای حمدت و ستایش فراوان سخندان
از استعاذه لغت آن گوهر دریای رسالت نصیب جانهاست که جواهر مضمون از زمین قبولش در التاج
گردیده رباعی ای ذات تو در دو کون مقصود وجود نام تو محمد و مقامت محمود دل
شفاعت ... زان روی روان میکنم از دیده درود اما بعد ... کار محمد نواز علی عفا عنه
میگوید که این کتاب منفعت انتساب سوم گوهر منظوم خزینه لآلی عجائبات و بدایع بر طرز جدید صنائع
که بر صفحهٔ اتش ز صفحه عذار ساده رویان ... سطر سطرش ... تا بدار سلسله مویان
سواد حرفش چون شب وصال مهرخان ... صبح بیاضش ... دل

زمرهٔ جنیان چمن رشید رومی خندد و بمعنی معجز قرین حیات تن مرده دلان می بخشید و بالفاظ جان افزین
نسخهٔ انتخاب صبح القدس که در بین هر صفحه‌اش از رنگینی مضمون صفحهٔ تصویر و هر ورق از شگفتگی معنی گلبرگ گلزار کشمیر
قطعهٔ تاریخ جنداین کتاب کزعزت نسخهٔ بدیلی مثل بست سال تصنیفش رقم سجاد این فصاحت بدیل نسخش
طبع ادا رنگ آرای عالم سخندانی و فرمان‌فرمای ملک مضامین و معانی باج گیر تاجداران صفاهان تاج‌بخش ناظمان شیراز
سر آمد سخنوران معنی گستر انتخاب مجموعهٔ کمال و هنر شاه بیت سفینهٔ قابلیت و استعداد مطلع قصیدهٔ دیوان فضل و کمال احد ادیم
گلشن سخن طرازی تبسم غنچه کشای گلهای چمن نکته پردازی والا فطرت بلند همت پاک نهاد نیکو روش قدسی نژاد صفدر منش ستوده
ندیده هم چنین شاعر نکته سنج که ریزد ز کلکش گهر گنج گنج طلاقت شکر خند تقریر او عذوبت زبان بند تحریر او سر دفتر طبع
بهار تکافین گلهاست اعتبار هبط انوار فیض سرمد جناب مولانا مولوی محمد علی متخلص به
طبع آباد مضاف بیت السلطنت لکهنو لطافت بنیاد حسب ارشاد جناب مستطاب معلی القاب کیوان حشم خورشید علم
فلک بارگاه نواب جمجاه شیر بیشهٔ شجاعت حاتم بزم سخاوت قدردان اهل سخن تاج افزای کلاه فخر السلاطین قدر شناس
مومنین پیشوا و حکومت و ریاست صاحب ملک و دولت ممتاز اراکان قلمرو دانش و فرهنگ نواب وزیر الدوله
امیر الملک وزیر محمد خان بهادر نصرت جنگ ادام الله اقباله و ضاعف اجلاله و عم نواله و زاد اسعاده و احسن
بحسن سعی کارپردازان مطبع محمدی تیار نموده صاحب مروت و فتوت مرد میدان قابلیت فخر اهل فضل
محی مرام سنت نبوی تابعه شریعت مصطفوی حاجی حرمین شریفین مقبول کعبتین جناب حاجی محمد حسین لکهنوی سلمه الله القوی
روز چهارشنبه تاریخ بست و دوم شهر شوال المکرم سن یکهزار و دو صد و شصت و هفت از هجرت شفیع الامم
صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم یا دوام انتشار النور بعد انطباع در دار السرور بلده کانپور
پیرایهٔ انطباع پوشید از حسن صوری منظور نظر تماشائیان و دلکشون باد که قلم تاریخ طبعش بنگارد و طبع نظار کیان را در اهتزاز آرد

چو شد طبع این نسخه لاجواب رقم کرد سجاد تاریخ آن	قطعهٔ تاریخ	شنو ندا ز لغت مرد مان بهر باب ۱۲۶۷ زهی گشت مطبوع نادر کتاب